

کتاب

اصحاب استجاره و مسجد سہلہ

۱۴ نتیجه شکایت و خواسته بیجا با عمل استجاره در مسجد سهله

❖ غالب وقایع نقل شده تا کنون؛ به مناسبت نتیجه گرفتن از مسجد سهله در حوایج صحیحه بود، اما در این مبحث يك نمونه از استجاره به مسجد سهله و توسل به حضرت مهدی علیه السلام؛ برای حاجت و هدف اشتباه؛ و نتیجه اش را؛ نقل می کنیم. این واقعه مربوط به آیت الله سید حسین قائی؛ از شاگردان آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی؛ و از دیدار کنندگان با مرحوم آیت الله حاج سید علی قاضی است. ماجرای تقاضای سید قائی؛ در اوایل تحصیل علوم دینی از ایشان، {و جواب مرحوم قاضی حاکی از تعلیق امر بر حصول مرتبه اجتهاد فقهی، و انکار و رنجیدن آقای قائی از مرحوم قاضی و پیش شرط ایشان} مجتهد شدن برای ورود در مراحل عالی تهذیب و سطوح عالی معرفت، و شکایت بردن آقای قائی از مرحوم قاضی به محضر امام زمان علیه السلام با استجاره در مسجد سهله، و نتیجه نگرفتن از شکایت، و سرانجام فهمیدن حکمت این شرط؛ در وقتی که دیگر دیر بوده؛ و مرحوم قاضی در حال رحلت از دنیا بودند{.

مرحوم آقای نجابت نقل می کردند: سید حسین قائی، ایشان ابتداءً با بنده الفت داشت؛ فوق العاده! بنده نجف بودم، ایشان آمد نجف، به ایشان عرض کردم، من جای خوبی می روم، میل داری بیایی؟ گفت: بله، هر جا تو بروی من می آیم، شب هم اتفاقاً خواب دیدم، که شاهی نشسته و عمامه بر سر دارد، یکطرف آن؛ ایشان، يك طرف آن؛ بنده نشسته ام، فردای آن روز که ایشان خواب را دیدند، رفتیم محضر آقا (آقای قاضی)، بنده از وضع مرحوم آقای قاضی آگاه بودم، که باید به سادات خضوع شود، وارد درب منزل ایشان که شدیم، آنچه کردم آسید حسین جلو بروم؛ جلو نیفتادم، می دانستم که آقای قاضی اگرچنین ببیند؛ ناراحت می شود، خلاصه؛ بنده جلو و ایشان عقب، متوجه بودم که کتکی (تنبیهی) در پیش است،

وارد که شدیم؛ آقا (آقای قاضی) نشسته بودند در ایوان، پس از سلام؛ مثل اینکه دنیا عوض شد، مرحوم آقا (آقای قاضی) رضوان خدا بر ایشان، به سید حسین گفتند: تو آمدی اینجا برای چی؟ گفت: آمده ام برای (تحصیل) خداپرستی، (آقای قاضی) فرمودند: برو مجتهد شو، پس از آن بیا، ایشان عرض کرد: مگر برای خداپرستی اجتهاد لازم است؛ به نظر حضرتعالی؟ ایشان فرمودند: بله. {مرحوم آقای نجابت گفتند:} سخن (آقای قاضی) تمام شد، سید حسین اشاره کرد که: حال تغییر کرده، آسمان خورده توی سرم! و پاشو بریم، (مرحوم آقای نجابت گفتند: يك ربع (ساعت) بیشتر نبود؛ که آمده بودیم خدمت آقای قاضی، به احترام (سیادت) سید حسین قائنی، از منزل خارج شدیم، وارد کوچه شدیم، سید حسین گفت: دنیا و آخرت سرم کوبیده شد، باید شکایت ایشان را به حضرت ولی عصر علیه السلام ببرم، بنده ایشان را بردم به مدرسه صدر حجره (خودم)، چای شربت، میوه، (برای پذیرایی) گذاشتم، بلکه حال ایشان عوض شود، ولی عوض نشود، با نهایت خستگی (کسالت روحی) روی به **مسجد کوفه و سهله** آورد، قریب دو ماه از این مسئله گذشت، دیدیم آقای سید حسین قائنی؛ مقداری پرتقال کربلا، چند دانه خربزه کوچک مال سامراء؛ آوردند گذاشتند در منزل (من)، گفتند: می خواهیم با آقای قاضی آشتی کنیم؛ خودش گفت: سببش این است که از مسجد کوفه رفتم به **مسجد سهله** جهت شکایت به محضر ولی عصر علیه السلام از آقای قاضی؛ و روز گریه زیادی نمودم که این سید (آقای قاضی) را ادب کنند! شب که خوابیدم آقا حضرت ولی عصر علیه السلام تشریف فرما شدند، فرمودند: آمدی اینجا برای چی؟ عرض کردم: آمده ام برای شکایت از این سید! (حضرت ولی عصر علیه السلام) فرمودند: پاشو برو دنبال کارت! باید از او استفاده بکنی، (بیدار که شدم) دوباره عرض حال و توسل پیدا کردم؛ و گریه و زاری زیادی کردم، دوباره در عالم خواب (همان

واقعه و صحبت شد) فرمودند: از این سید باید استفاده بکنی، پاشو برو دنبال کارت! شب سوم بعد از توسل و انابه مجدد، این دفعه آقا (حضرت ولی عصر علیه السلام) تشریف فرما شدند، با نهیب همان مطلب (شبهای قبل) را فرمودند، بیچاره شدم! عرض کردم: حالا که شما می گویند، چشم! فردا روانه کربلا شدم، و فعلاً موفق شدم بیایم تائب شوم، با ایشان (سید حسین) میوه ها را برداشتیم؛ و به منزل حضرت آقا مشرف شدیم، مرحوم قاضی در حال خلسه بودند، و ایام نزدیک به وفاتشان بود، هرچه جناب (آیت الله) آقای حاج شیخ عباس (قوچانی) گفت و صدا زد که: آقا، سید حسین قائی است! حتی با صدای بلند، آقا اعتنا نفرمودند، تکرار کرد، اعتنا نفرمودند، با اینکه در همان وقت؛ کوچکترین اشارات را متوجه شده؛ و جواب می دادند، لهذا مدتی نشستیم، و بعد هر سه نفری (نجابت، قائی، قوچانی) خارج شدیم، دو روز بعدش (آقای قاضی) وفات فرمودند.

روایتی از واقعه به شرح کتبی آقای قائی بعد از گذشتن دهها سالها نوشته شده، و در آن اشتباهات و کاستیهای فراوان بوده، بطوری که وقایع را بطور دقیق منعکس نمی کند، در این باره از استادشان مرحوم نجابت (در زمان حیاتشان) پرسیده شد، تصحیحات و تکمیلات مرحوم نجابت در مجالس مختلف و مکرراً؛ به مناسبت پند و عبرت بیان شده است، فلذا گزارش آقای قائی با روایت استادشان مرحوم نجابت؛ (در زمان حیاتشان)، ویرایش و تصحیح شده، که (داخل پرانتز و با رنگ متفاوت مشخص شده است) و در اینجا ارائه می شود:

آقای حاج سید حسین قائی در خاطرات خود نوشته است: بسم الله الرحمن الرحیم، ... پس از ملاقات با رفیق شفیق جناب آقای نجابت؛ به حرم مطهر حضرت ابا عبد الله علیه السلام مشرف شدم، و در آن محل استجابت دعا؛ به غوث زمان و کشف انام و خلیفه رحمان، امام انس و جان، ملجأ درماندگان و پناه

مستضعفان؛ و قاصم جباران؛ و نابود کننده جهل و کفران، مهدی صاحب زمان علیه صلوات الله الملك المنان متوسل شده، با عبارات ساده و عامیانه؛ چنین عرض کردم: آقا! امام زمان! من می دانم که شما زنده اید، صدایم را می شنوید، و می توانید جواب حقیر را بدهید، به من بفهمانید که: آیا باید مانند سایر طلاب فقط درس بخوانم یا هدف و راه دیگری نیز هست؟ و چنانچه راهی دیگر هست؛ بنده را هدایت فرمایید. همان شب در عالم رؤیا دیدم در مدخل مهمانخانه بزرگی ایستاده، آقای نجابت هم سمت راست حقیر می باشد. در این هنگام از داخل مهمانخانه سیدی به طرف ما آمده، همین که به ما رسید خطاب به آقای نجابت کرده، فرمود: آشیخ چه طوری؟ ایشان گفت: الحمد لله بد نیستم. آن سید فرمود: ما که تمام بیست و چهار ساعت با مولا علیه السلام خوشیم! و بعد نگاهی به حقیر افکنده، به وی فرمودند: ایشان را مواظب باش. در این حال از خواب بیدار شدم. پس از ملاقات با آقای نجابت؛ خواب خود را نقل کرده، نشانه هایی را که از آن سید در نظر داشتم؛ بیان نمودم. و با اینکه قبلاً او را ندیده؛ و اسمی از ایشان نشنیده بودم؛ مرحوم نجابت فرمود: کسی که شما او را در خواب دیده اید؛ جناب آیت الله حاج میرزا علی آقا قاضی هستند، و شما حتماً باید ملاقات ایشان را دریابید. سپس ملاقات حقیر را در نجف اشرف وعده فرمود. پس از چندی به نجف اشرف (علی مشرفها آلاف التحية والسلام) مشرف شده، شب را در مدرسه صدر مهمان جناب شیخ (مرحوم نجابت) شدم. و در همان شب در عالم رؤیا مجدداً دیدم که بنده با آقای نجابت در يك ايوان كوچك مقابل شخصی نشسته ایم، و هر سه نفر با لباس ارتشی هستیم، اما سمت ها فرق دارد. آن آقای که خدمتشان هستیم؛ شاه، و حقیر در سمت راست، و جناب شیخ در سمت چپ اوست. و در عین حال که می دیدم؛ حقیر از آداب و رسوم جنگ اطلاعی ندارم، و مرحوم

نجات از این امور با اطلاع می باشد، لکن شاه می خواهد مرا برای جنگ
 بفرستد. بنده از وضع خود شرمنده بوده، (سمت راست و چپ بودن در خواب را
 حمل بر وزیر سمت راست و چپ کرده بودم، و تخیل برتری و تفوق برای خودم می
 کردم ولذا) با خود می گفتم: چگونه سَمَت من از مرحوم نجات بالاتر است؟ در
 حالی که اطلاعات (و مرتبه) او را ندارم! {بعداً در بیداری معلوم شد که این
 تخیل تفوق برای خودم؛ امری واهی بوده، و وزیر راست بودنی؛ برای من در کار
 نبوده، و تنها موضوع شدت تکریم مرحوم قاضی از ذریه سادات (ولو از کودکان)
 است که سبب شده ایشان مرا در بیداری بیشتر تکریم نمایند} شاه نیز دستورات
 جنگ را به او می داد، که ایشان به من بگوید. دستورات صادر گردید، و حقیر
 مشغول جنگ شده، در همین حال از خواب بیدار شدم. خواب را به جناب شیخ
 نگفتم، و زیارت آن مرد بزرگ (مرحوم قاضی) قدس سره همان روز نصیب گردید.
 ابتدا متوجه خوابم نبودم، اما لحظاتی بعد متوجه شدم؛ که وضع ایوان و (نخوه)
 جلوس (اتفاقی) ما (در حضور مرحوم قاضی) درست به همان صورتی است که در
 خواب دیده بودم، و دستوراتی هم (مرحوم قاضی) به شیخ (مرحوم نجات) فرمودند
 که به بنده بگوید. در وقت ملاقات؛ نسبت به آن عالم ربانی (مرحوم قاضی)
 حالاتی به من دست داد! همین که نگاهم به ایشان افتاد؛ متوجه شدم مانند چنین
 سیدی تا کنون ندیده ام، و (آنقدر نورانیت و جلالت و مهابت ایشان بسیار بود؛
 با اینکه شخصا ایشان را می شناختم اما) در خیالم گذشت که ایشان امام زمان
 عجلای می باشند! بعد با خود گفتم: اسم شریف و نسب بزرگوار امام عجل الله فرجه
 معلوم است، و با اسم و نسب این آقا تناسبی ندارد. سپس با خود گفتم: لابد نایب
 خاص آن حضرت هستند. باز هم دیدم درست نیست؛ زیرا طبق دستور امام عجلای
 بعد از نواب اربعه رضوان الله تعالی علیهم تا روز ظهور؛ نایب خاصی (آشکار در میان

عامه مردم) برای آن حضرت نیست، لذا متحیر ماندم؛ که برای ایشان چه مقامی معتقد باشم، چون ایشان را مانند سایر علما نمی دیدم، و امتیاز آشکاری در درون خود؛ برای ایشان می یافتم. ناچار به این مقدار قانع شدم؛ که ایشان با امام زمان علیه السلام ارتباط **(خاص)** باطنی دارند، و از این عقیده نتوانستم بگذرم. در حالی که من در این افکار بودم، ایشان با شیخ در حال عتاب بوده؛ و با تندی می فرمودند: ادب خوب است! و از این قبیل مطالب. اما علت این گونه عتاب ها معلوم نبود، لکن بعد که خود شیخ فرمود؛ معلوم شد به این جهت بوده؛ که در وقت وارد شدن به منزل؛ و تشرّف به خدمت ایشان؛ شیخ **(که بزرگتر و استاد من بود، به حسب وظیفه؛ نسبت به ایشان احترام می گذاشتم، و با اصرار من؛ ایشان را مقدم داشته و دنبال ایشان راه می رفتم فلذا ایشان)** از بنده جلوتر راه می رفته است؛ زیرا جناب قاضی اعلی الله مقامه الشریف نسبت به خاندان و ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله **(حتی کودکان از ایشان)** احترام زیادی قائل بودند. به هر حال، پس از خطاب و عتاب، شیخ عرض کرد: آقا! ایشان آمده اند از شما دستور العملی بگیرند. ایشان نگاهی به بنده افکنده، فرمودند: به این زودی؟! **(اشاره به شرط اجتهاد کردند)** و ساکت شدند. با این کلام انقلاب عجیبی در درون حقیر به وجود آمد، به طوری که گویا با خود حرف می زدم، و می گفتم: "به این زودی" یعنی چه؟ مگر به طرف خدای متعال رفتن؛ وقت می خواهد؟ هر وقت حرکت کنی زود نیست! اینها چه می گویند؟ اینها از امام علیه السلام فیض می گیرند، من هم می روم **{و شکایت ایشان (مرحوم قاضی) را به امام زمان علیه السلام می برم}**، و از خود آن حضرت دستور می گیرم! و دیگر با اینها کاری ندارم! بعد از لحظاتی **(مرحوم قاضی)** مجدداً به بنده نگاهی کرده، فرمودند: من کسی را که مجتهد نباشد نمی پذیرم! بعداً **(که از محضر مرحوم قاضی بیرون آمدم)** خوابی را که دیده بودم برای جناب شیخ تعریف کردم. طبق

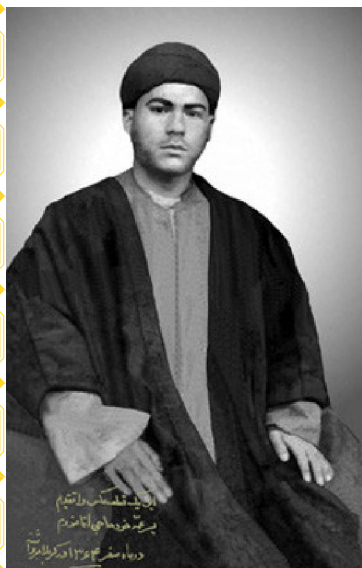
گفته شیخ؛ ایشان خواب را (بعداً) برای آقای قاضی قدس سره نقل کرده بود، و آن جناب فرموده بودند: درست است، عالم مثال (این ملاقات) را دیده است. اما بنده با اینکه (نتیجه توسل به حضرت امام زمان علیه السلام) را بدست آورده بودم، و نشانه هایی که دیدم و شواهد در بیداری؛ همه مطاق مبشرات در عالم رؤیا بود و از ایشان خیلی خوشم آمده بود، لکن از شنیدن عبارت "به این زودی" کأنّ ایشان را رفیق راه خود ندیدم! و مطلوب خود را آنجا نیافتم! زیرا مطلوب درونی بنده عشق و محبت خدای متعال بود، و اینجا از مجاهده (و تلاش و کوشش) صحبت می شد! (با اینکه آشنایی با مرحوم قاضی را از طریق توسل به حضرت ولی عصر علیه السلام) بدست آورده بودم، و رؤیایی که به دنبال آن توسل خودم دیده بودم، و مطابق یا حوادث واقعی در بیداری مؤید آن بود، و بجای انکار و اعراض؛ باید ملتزم می شدم، تا عنایت بدست آمده؛ مضاعف شده، و مرا به مقصدم نزدیک کند) آنگاه از خدمت ایشان برخاسته، بیرون آمدم، در حالی که خیلی منقلب بودم. از نجف اشرف به قصد تشرّف به مسجد کوفه رفته، از آنجا با پای برهنه به سوی مسجد سهله، که در آنجا طبق نقل، عده زیادی به شرف ملاقات حضرت بقیة اللہ و روحی له الفداء نایل گشته اند؛ حرکت کردم (به قصد شکایت از مرحوم قاضی برای اعتراض به شرط مجتهد بودن)، و حال تضرع و ابتهال عجیبی داشتم. گرچه در آن وقت توجه نداشتم، ولی بعد از وفات (مرحوم قاضی) معلوم شد؛ که این انقلاب و التجاء در اثر ملاقات آن عارف سبحانی و عالم ربانی (مرحوم قاضی) بوده است. به هر حال، در مسجد سهله تضرع نموده، گرچه (شکایت من از مرحوم قاضی به نتیجه ای نرسید و مردود واقع شد و) به شرف ملاقات (در بیداری) نایل نگشتم! زیرا در آن وقت اصلاً آمادگی نداشتم، (من که تحمل ساعتی همراهی با یک مخلص و شیعه ایشان را نداشتم؛ چطور آمادگی زیارت

حضرتش را داشته باشم)، اما در عالم رؤیا خدت حضرتش مشرف شدم، و شکایت کردم، اما حضرت شکایت را نپذیرفته، و فرمودند تو باید از او استفاده کنی، در مراجعت از مسجد سهله وارد مسجد کوفه شده، در مقام آدم صلی الله علیه و آله یعنی جایی که آدم ابو البشر توبه اش قبول درگاه {الله} قرار گرفت؛ به نماز ایستادم، {مرحوم نجابت هرچند مرا پند داد؛ که اگر واقعیت را مرحوم قاضی به تو گفته؛ نباید برنجی و انکار کنی؛ و رفتن به مسجد سهله و کوفه؛ برای شکایت از ایشان؛ بیهوده است، تو باید با پا گذاشتن روی نفس و خیال خودت؛ راه به عالم حقیقت را باز کنی، تا اولیای الهی هم تو را بپذیرند، اما متأسفانه به نصیحت ایشان توجه نکردم، و وقتی متنبه شدم که دیر بود، توفیق زیارت آن عارف ربانی جناب حاج میرزا علی آقا قاضی قدس سره نیز تنها یک بار دیگر؛ در مرض فوت آن مرحوم؛ در حالی که علما و اخیار؛ اطرافش را گرفته، ایشان در حال نزاع بودند؛ نصیب شد، (آنجا رفتم برای توبه و جبران مافات، با اینکه ایشان حواسشان جمع بود؛ و پاسخ به موارد دیگر را می داد، اما هرچه به ایشان گفتند که فلانی آمده؛ اعتنایی نکردند). در اینجا نکته قابل توجهی را باید متذکر شوم: (از ادامه گزارش آقای قاضی معلوم می شود؛ مانع راهیابی ایشان؛ و استفاده از فرصتهای طلایی؛ بجز غرور جوانی و تصورات اشتباه ایشان؛ عامل ارتباط با برخی منکرین؛ نیز دخیل بوده است) قبل از ملاقات با آقای قاضی قدس سره یکی از اساتید که نزد او درس می خواندم؛ همین که متوجه شد؛ می خواهم خدمت ایشان مشرف شوم؛ خیلی سعی کرد که بنده را از ملاقات با آن مرحوم منصرف کند. و از مطالب بازدارنده ای که (به ناروا) می گفت، یکی این بود که اینها سواد ندارند! و مراجعه به اشخاص بی سواد صحیح نیست! (با اینکه مرتبه علمی و فقاہت مرحوم قاضی؛ بلکه جامعیتشان در علوم مختلف؛ نزد بزرگان حوزه نجف

امری بدهی و معلوم بود، اما جوانی و خامی من؛ و در مراحل عمومی تحصیل بودن و بی اطلاعی من؛ سبب شده بود که حرفهای منکران در من تأثیر کند و این کلام باعث عقده ای شد! که اثرش اندکی در دلم باقی مانده بود! آن مرد خدا؛ (مرحوم قاضی) که رحمت بی پایان حق بر روح پاکش باد؛ با اینکه در حال احتضار بود، و نفس در گلو و سینه اش صدا می کرد، کأنّ خواست این (سوء ظن و انکار و) عقده را از دل من برطرف سازد؛ لذا در حالی که چشم های شریفش روی هم بود، به جناب (آیت الله) آقای (شیخ عباس) قوچانی امر فرمود؛ تا کتاب علمی بسیار مشکلی را؛ که نام آن در خاطر من نیست، و عبارات و لغات پیچیده و سختی داشت؛ بخواند، و با اینکه در آن وقت؛ ادبیات حقیر نسبتاً خوب بود؛ و اکثر عبارات عربی را می فهمیدم؛ اما برای بنده اصلاً عبارات این کتاب مفهوم نمی شد. جناب قوچانی (که از حکماء و فقهاء نامدار نجف بود، و کتاب جواهر الکلام با تصحیح و تعلیق ایشان طبع شده است) در حالی که همه حضار؛ به استثنای حقیر؛ از فضایی حوزہ بودند، (جناب قوچانی) با صدای بلند مشغول

قرائت شدند، و به محض اینکه عبارتی را غلط می خواندند، جناب قاضی قدس سره در حالی که گاهی صدای خُرخر از ایشان شنیده می شد، که علامت خواب یا نزع بود، فوراً غلط ایشان را متذکر شده! می فرمود: شیخ عباس! این طور بخوان! بنده متوجه شدم؛ گویا ایشان به من می فهمانند؛ که آن شخص که به تو گفت: قاضی بی سواد است؛ اشتباه کرده است.

سید حسین قائنی حدود يك سال قبل از این واقعه



پژوهشگده ها و آموزشگده هاى بنىاد حىات اعلى

علوم معرفت الهى - علوم زبان وحى - علوم كلام وحى

علوم تلاوت كلام وحى - علوم كلام خازنان وحى - علوم فقه آئين الهى

علوم تقويم نجوم تخيم - علوم طب جامع - علوم پاكزىستى

آموزش برتر (اعلى) - علوم برتر (اعلى) - علوم توانمندى بانىروى الهى

علوم عمارت برتر - علوم انسب و تبارشناسى - رسانه هاى حىات اعلى

طرح و برنامه رىزى پژوهشى و مديريت و اشراف علمى

دارالمعارف الإلهية

نشر ششم: يازدهم جمادى الآخرى ١٤٣٧

www.Aelaa.net

aelaa.net@gmail.com

والحمد لله رب العالمين